

صد و ده واژه قرآن کریم در زبان محاوره مردم تهران (در چهل سال قبل)

حسن حبیبی

حضور قرآن کریم در ادبیات ایران، اعم از شعر و نثر، کم نظیر است. این حضور منحصر به بهره‌گیری از مفاهیم قرآنی نیست بلکه از الفاظ و تعبیرات و امثال قرآنی هم، به صورت مستقیم یا نوعی اقتباس و با اندکی جابه‌جایی در الفاظ، بی‌آنکه مفهوم و معنی را دگرگون سازد، استفاده شده است. پژوهش‌های صورت گرفته در این باب گوناگون و پرشمارند؛ اما موردی که ظاهراً کمتر در میدان بررسی قرار گرفته است حضور قرآن، یعنی مفاهیم و الفاظ و تعبیرات و امثال آن، در فرهنگ عامیانه یا، به تعبیری دیگر، در گویش و گفتار مردم (زبان روزمره یا زبان محاوره یا تداول عامه) است. شاید پرداختن به این پژوهش در گوشه و کنار ایران بی‌فایده نباشد. صاحب این قلم، که در گذشته به نسبت دور برخی از

۱) استاد خرمشاهی، در قرآن پژوهی، صفحات ۷۸۷-۸۰۵، پژوهشی در همین زمینه تحت عنوان «اصطلاحات قرآنی در محاوره فارسی» دارند که به ترتیبی دیگر به همین اصطلاحات پرداخته‌اند و به برخی از نکات که من به آن توجه کرده‌ام توجه داشته‌اند و به نکته‌هایی هم اشاره کرده‌اند که یا من از آنها غافل بوده‌ام یا نکته‌های مفید تفسیری و لغوی و ادبی هستند که من در تدوین این واژه‌نامه از اساس به آنها نپرداختم. همچنین به برخی از واژه‌ها، به دلایلی که در این یادداشت گفته‌ام، اشاره نکرده‌ام. برخی از واژه‌ها را نیز در حافظه نداشته‌ام که، با خواندن اثر استاد، آنها را به یاد آورده‌ام؛ اما، در متن حاضر، آنها را وارد نکرده‌ام. برخی دیگر را در حافظه داشته‌ام؛ اما، لفظ قلم محسوبشان کرده‌ام. واژه‌های مشترک دو مطلب شانزده مورد (از سی و چند مورد پژوهش استاد خرمشاهی) است. به هر حال، با تلفیق دو روش، می‌توان دامنه این جستجو را گسترده ساخت. در آن صورت، به‌خصوص اگر برخی مفاهیم نیمه‌ترجمه نیمه‌اقتباس (مانند «گاو پیشانی سفید») را هم به مجموعه واژه‌ها بیفزاییم، شاید شمار واژه‌ها و اصطلاحات به چهار تا پنج برابر مندرجات در این مقاله برسد.

کلمات و اصطلاحات و تعبیرات زبان روزمره و عامیانه تهرانی را به تفنّن یادداشت می‌کرد، در ایّام اخیر، که فرصتی بیشتر برای انس با قرآن و نیز رسیدگی به یادداشت‌های پراکنده و اندک گذشته خود یافت، به چند اصطلاح مرتبط با قرآن برخورد و، در نتیجه، به فکر افتاد که الفاظ و اصطلاحات و تعبیرات قرآنیِ چهل سال پیش را که در گفتگوهای مردم تهران، به تواتر، به کار می‌رفته است گردآوری کند. روشی که برگزیده است قرائت قرآن با توجه به این معنی و یادداشت لغات و اصطلاحات قرآنی موجود در زبان محاوره عامه مردم تهران است. البته، تکیه‌گاه قسمت عمده این یادداشت‌ها حافظه است و روشن است که دستاورد ما در این مورد نمی‌تواند جامع باشد؛ یعنی احتمال دارد موارد متعددی از الفاظ و تعبیرات در حافظه کنونی نویسنده حضور نداشته باشند. نویسنده، از سوی دیگر، سعی دارد از این مجموعه واژه‌هایی را کنار بگذارد که احتمال می‌دهد از واژگان متعلّق به اصحاب قلم و مطالعه‌کنندگان آثار ادبی باشد. در عین حال، ممکن است خواننده از ملاحظه برخی اصطلاحات فنیِ فقهی و حقوقی تعجب کند. اما، نباید شگفت زده شد؛ زیرا اصطلاحات یادشده ناظر به برخی از امور اجتماعی، به ویژه وقایع چهارگانه تولّد و ازدواج و طلاق و مرگ و، با اندکی واسطه، مربوط به وقایع همسایه مجموعه آنها، یعنی ارث و وصیت است که، به هر حال، همه مردم در زندگی روزمره خود با آنها سروکار دارند و، در گذشته، بیشتر از امروز، با این قبیل اصطلاحات به طور مستقیم - نه با واسطه و کلا و کارگزاران حقوقی - روبه‌رو می‌شده‌اند. به نکته دیگری نیز، که مربوط به محدوده کار از لحاظ زمانی است، باید اشاره کرد. نویسنده پایان محدوده زمانی این لغات و اصطلاحات را چهل سال پیش گرفته است؛ از آن رو که، در حدود چهل سال قبل، به سفری تقریباً دور و دراز رفته و، پس از بازگشت نیز، بیشتر با زبان رسمی و نه محاوره تهرانی سروکار داشته است. بنابراین، محدوده اطلاعات خود را در چهل سال پیش متوقف می‌داند.

در تدوین این واژه‌نامه، برخی از تعبیرات کنار گذاشته شده‌اند؛ از آن رو که درباره آنها شایبه دوری از معانی قرآنی می‌رفته و یا اندکی بی‌مبالاتی در آنها دیده می‌شده است.

مثال‌های بیش و کم به زبان مکتوب (غیر شکسته) نوشته شده‌اند؛ چون، اگر می‌خواستیم زبان عامیانه یا گویشی را، صرف نظر از واژه مورد توجه، در تمامی جمله به کار ببریم،

ممکن بود که گاه دریافت سریع آن برای غیرتهرانی‌ها دشوار باشد. فقط، در برخی موارد، زبان شکسته تهرانی را در پراکنش آورده‌ایم.

آخرین نکته در خصوص ترتیب این فهرست است. فهرست لغات و اصطلاحاتی که از این پس می‌آیند به ترتیب الفبایی و بدون توجه به ارتباط مفهومی یا دستوری و موضوعی برخی از لغات با یکدیگر مرتب و معنی شده‌اند. حرف تعریف ال نیز به حساب آمده و واژه مصدر به ال در بخش الف جای گرفته است. کوشش شده است مثال یا مثال‌هایی از کاربرد لغات هم در کنار معانی بیاید و نیز حداقل یک آیه قرآن به عنوان شاهد ذکر شود. همچنین واژه قرآنی که در تداول عامه و زبان محاوره مصطلح است با حروف سیاه درشت نوشته شده و، در پی آن، معنی، سپس، در پراکنش، معانی اصطلاحی و کنایی و توضیحات دیگر آمده است. مثال‌ها با حروف نازک ریزتر از متن درج شده‌اند. آیه‌های قرآنی، در سطور بعد، از سر سطر شروع شده و، پس از ذکر نام سوره، شماره آن و شماره آیه آمده است، به صورت بقره ۲: ۲۵۵. گه‌گاه نیز به دو اثر ارزشمند - ترجمه قرآن کریم استاد بهاء‌الدین خرمشاهی و فرهنگ عامیانه استاد ابوالحسن نجفی - ارجاعاتی داده شده است.^۲

اللَّهُ أَكْبَرُ (در مقام تحسین و نیز ابراز تعجب همراه با ستایش)

الله اکبر! جمعیت را می‌بینی؟

بنازم به معرفتت، شجاعتت... الله اکبر.

درخت گردکان به این بزرگی درخت خربزه الله اکبر.

ابن سبیل در راه مانده (توسعاً، کسی که از شهر خود به دور مانده و غریب است)

آخر او مثل ابن سبیل است. تو دیار غربت گیر افتاده است.

... وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ... (حشر ۵۹: ۷)

اجر پاداش

غافل نباش آجرت با خداست.

آجرت با سید الشهداء.

(۲) ترجمه قرآن کریم استاد خرمشاهی با رمز «استاد خرمشاهی» و فرهنگ عامیانه استاد نجفی با رمز «استاد نجفی» نموده شده‌اند.

همچنین، در معنی ارزش کار

چرا ناشکری می‌کنی که اجر کارت ضایع شود؟ (نیز ← استاد نجفی)

وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء: ۴۰)

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (قلم: ۶۸: ۳)

اجل زمان مرگ (این تعبیر بیشتر در مورد مرگی که بر اثر حوادث غیرمترقبه رخ می‌دهد و یا مرگ ناگهانی به کار می‌رود).

چه می‌شود کرد اجلش رسیده بود.

(در میان دانش آموزان دبستان‌ها (بیشتر) نیز معمول بود که اگر یکی از مژه‌های فردی جدا می‌شد و در کنار قسمت فوقانی بینی و نزدیک پلک پایین قرار می‌گرفت، بیش و کم با اضطراب (واقعی یا ساختگی)، به وی می‌گفتند: صبر کن اجلت آمده است. وی نباید به آن مژه دست می‌زد، بلکه دیگران باید با دمیدن آن را از صورت دوستشان جدا می‌کردند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ ... (اعراف: ۷: ۳۴)

يَكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ ... (یونس: ۱۰: ۴۹)

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا ... (منافقون: ۶۳: ۱۱)

احکم الحاکمین بالاترین قاضی و رسیدگی‌کننده به مراعات و صادرکننده حکم در این دنیا و آن دنیا؛ خداوند.

شعبه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هفتم علوم انسانی

— در همان معنی اصلی

خدا خودش احکم الحاکمین است (احکم الحاکمینه).

— به عنوان اعتراض در بگو مگوها و برای پایان دادن به دعوی (همراه اعتراض)

حوالات با خدا، خودش احکم الحاکمین است.

— در مقام تسلی دادن به کسی که از ستم بر خود شکایت می‌کند.

غضه نخور، خدا خودش احکم الحاکمین است.

... وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (هود: ۱۱: ۴۵)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (تین: ۹۵: ۸)

استغفرالله آمرزش خواهی و اظهار توبه، که بیشتر در موقعیت‌های زیر به کار می‌رود:

— هنگامی که شخص از کاری پشیمان می‌شود، در تنهایی (بیشتر) و یا در جمع

استغفرالله می‌گوید.

– هنگامی که شخص به دیگری به مزاح یا بیش و کم به جد می‌گوید:

تو می‌خواهی سر به تن من نباشد، یا مرا نمی‌بینی خوشحالی و ... مخاطب در پاسخ می‌گوید: استغفرالله یا استغفرالله این چه حرفی است که می‌زنی و ...

– به معنی هرگز، چنین مباد (نزدیک به معنی ۲)

– تو به دیدن فلانی می‌روی؟ – استغفرالله، مگر از جانم سیر شده‌ام.

من رند و عاشق در موسم گل آن‌گاه توبه، استغفرالله (حافظ)

– هنگامی که فردی با دیگری – به خصوص مادر با فرزند خود – عتاب می‌کند و در

ضمن آن مطلبی که از لحاظ اعتقادی شایسته نیست به زبان می‌آورد و بلافاصله متوجه اشتباه خود می‌شود و، هم‌زمان با عتاب، به فرزند خود می‌گوید:

استغفرالله، می‌بینی آدم را به چه حرف‌هایی وادار می‌کنی؟

– هنگامی که گوینده سخنانی به زبان می‌آورد که از لحاظ اعتقادی شایسته نیست و

شخصی، که از نزدیکان اوست، از روی دلسوزی یا حتی به اعتراض می‌گوید:

چرا کفر می‌گویی بگو استغفرالله.

– هنگامی ادا می‌شود که شخص یا از کارهای خود پشیمان است و یا (بیشتر) از کار

دیگری عصبانی است و می‌خواهد خویشتن‌داری کند و از اقدام سخت و خشن نسبت به

دیگری بپرهیزد، رو برمی‌گرداند و می‌گوید:

استغفرالله ربی و أتوبُ الیه.

اسراف زیاده‌روی و بریز و پپاش

چرا اسراف می‌کنی؟ چرا غذایی را که خراب نشده و می‌شود خورد دور می‌ریزی؟

... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (اعراف: ۳۱)

اسفل سافلین جای نامعلوم، جای پست و نامناسب

چه می‌دانم کجا رفته، به اسفل سافلین رفته.

این کارها را نکن، یکباره خودت را تو اسفل سافلین می‌بینی.

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (تین: ۹۵: ۵)

اصحاب کهف (در محاورات، خواب‌های عمیق را به خواب اصحاب کهف تشبیه می‌کنند).

مثل این‌که آقا در خواب اصحاب کهف تشریف دارند.

خواب خواب است. عیناً مثل خواب اصحاب کهف.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ ... (كهف: ۱۸: ۹)

اصلاح ذات البین صلح و صفا دادن و صلح و صفا کردن، آشتی کردن و آشتی دادن

رفته بودیم اصلاح ذات البین بکنیم.

بابا اصلاح ذات البین بکنید، قال قضیه را بکنید.

... أو إصلاح بَيْنَ النَّاسِ ... (نساء: ۴: ۱۱۴)

وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ... (انفال: ۸: ۱)

اطعام مساکین اطعام بینوایان و فقرا، همچنین، در معنی اطعام ولی به مزاح، در خصوص مهمانی دادن به دوستان و سور دادن.

نمی‌خواهی اطعام مساکین بکنی؟

فَاطْعَامٌ سَيِّئٌ مَسْكِينًا (مجادله: ۵۸: ۴)

أَفْ درشتی و تندى کردن به زبان (با شدتی بیشتر از آنچه قرآن کریم در حق پدر و مادر به آن اشاره دارد. در واقع أف در اصطلاح عامیانه نزدیک به دشنام یا خود دشنام است.)
أف بر تو.

(اوف لفظ دیگری است با شدت کمتر و حال و هوایی اعتراض آمیز که در مقام اظهار ناراحتی و خستگی و به منظور پایان بخشیدن به گفتگو به کار می‌رود.)

... فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آيٌ ... (اسراء: ۱۷: ۲۳)

الحمد لله سپاس و ستایش خداوند (در چند موقعیت و معنی)

– هنگام احوال‌پرسی، در جواب مخاطب الحمد لله و شکر خدا گفته می‌شود و بیشتر به معنای آن است که حال گوینده خوب است و، به تعبیر دیگر، راضی به رضای خداوند است.

– هنگامی که درباره شخصی حضوراً یا غیباً اظهار نظر می‌شود، گفته می‌شود:

الحمد لله وضع حضرت عالی / آقا / فلانی که خوب است و خیالتون / خیالشون راحت.

– از روی رضایت خاطر درباره دیگری یا امری گفته می‌شود و یا خطاب به شخصی

که حاضر است اظهار می‌شود:

الحمد لله کارش روبه‌راه شده.

الحمد لله کارهایت درست شده.

الحمد لله زندگی‌اش سر و سامان گرفته.

– شکر و سپاس خداوند، سر سفره، پس از پایان غذا یا در مناسبت‌هایی که مقتضی شکرگزاری است.

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (فاتحه ۱: ۲) در همان معنی بالا.
الرَّحْمَنُ (اشاره به سورة الرَّحْمَن است با ترکیب بوی الرَّحْمَن)

بوی الرَّحْمَن درآمده است.

بوی الرَّحْمَن می‌آید.

(کنایه از آن است که شخص مورد نظر در شرف رفتن از این دنیا است، به عنوان یک

امر واقع و نیز با مایه‌ای از طنز و مزاح)

بابا بوی الرَّحْمَن می‌آید، آن وقت می‌خواهد تجدید فراش کند.

الرَّحْمَنُ. عَلَّمَ الْقُرْآنَ (الرَّحْمَن ۵۵: ۱ و ۲)

اللَّهُ أَعْلَمُ خدا داناتر است، خدا بهتر می‌داند (در همین معنی به کار می‌رود، با تردیدی
بیش و کم درباره آنچه به ظاهر نمودار است.)

نمی‌دانم راست می‌گوید یا نه، الله اعلم.

می‌گویند که ... الله اعلم.

... وَ اللَّهُ أَعْلَمُ ... (آل عمران ۳: ۳۶)

أَمَّنْ يُجِيبُ (ابتدای آیه ۶۲ سوره نمل که قسمتی از آن، برای گرداندن بلا و به هنگام
اضطرار و به طور کلی خواستن حاجت، به صورت فردی یا در جمع، و بیشتر در اماکن
مقدس، مساجد، تکایا و ... به تقاضای خانواده بیماران و دیگر دردمندان، خوانده
می‌شود.)

ده بار اَمَّنْ یجیب بخوانیم.

ختم اَمَّنْ یجیب دارد.

در مسجد برای شفای مریضان (مرضا) ختم اَمَّنْ یجیب گرفته بودند.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ ... (نمل ۲۷: ۶۲)

إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خدا بخواهد، به خواست خدا. (عامه مردم از کودکی به فرزندان خود
تعلیم می‌دهند تا درباره هر کاری که تصمیم به انجام آن دارند ان شاء الله بگویند. هرگاه
کسی در کاری – به ویژه کاری به نسبت مهم – این تعبیر را، به هر دلیل، ادا نکند مخاطب
یا یکی از حاضران، و گاه همه با هم، ادای آن را تذکر می‌دهند.)

ان شاء الله، اگر خدا بخواهد یا اگر خدا بخواهد، ان شاء الله، فردا به سفر می‌روم.

(بدون گفتن ان شاء الله): بنا داریم که هفته آینده اسباب‌کشی کنیم.

(تذکر): بگو ان شاء الله. هیچ وقت یادت نرود که ان شاء الله بگویی، اگر عمداً ان شاء الله نگویی

کارت بیج می‌خورد.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ اِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا. اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى اَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِاقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا (کهف: ۱۸: ۲۳ و ۲۴)

«و هرگز در هیچ کاری مگو که من فردا کننده آن هستم (۲۳) [بگو] مگر آن‌که خدا بخواهد و

چون [ان شاء الله گفتن را] فراموش کردی [هنگامی که به یاد آوردی] پروردگارت را یاد کن و

بگو باشد که پروردگار مرا به راهی نزدیک‌تر از این به صواب هدایت کند. (۲۴)»

«به این آیه آیه مشیت گویند و به گفتن ان شاء الله که لازمه توحید و ادب شرعی است،

«استثناء» می‌گویند...» (ترجمه آیه و توضیح ذیل آن در اینجا از استاد خرمشاهی)

قَالَ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ صَابِرًا... (کهف: ۱۸: ۶۹)

... قَالَ يَا اَبْتَ اِفْعَلْ مَا تُوَمَّرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (صافات: ۳۷: ۱۰۲)

انکراالصوات صدای ناتراشیده و خشن (صدای نکره و تراشیده- نخراشیده)

با آن صدای انکراالصواتش گوش‌هایمان (گوشامون) را کر کرده بود.

... وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (لقمان: ۳: ۱۹)

باقیات صالحات کارهای خوب ماندنی (در همان معنی اصلی، یادگارهای مادی و

معنوی)

کاری بکن که افلاً برایت باقیات و صالحات باشد.

با کاری که کرد/ مدرسه‌ای که ساخت یک باقیات صالحات (= باقیات و صالحات) از خودش

گذاشت.

... وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ... (کهف: ۱۸: ۴۶)

بخل / بخیل (در همان معنی اصلی به کار می‌رود. هم اسم و هم صفت. گاه بخل را به

معنی بخیل به کار می‌برند):

عجب آدم بخیلی است.

مگر بخیلی؟

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَبْخُلُوْنَ بِمَا اٰتٰهُمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ... (آل عمران: ۳: ۱۸۰)

الَّذِيْنَ يَبْخُلُوْنَ وَ يَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُوْنَ مَا اٰتٰهُمْ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ... (نساء: ۴: ۳۷)

همچنین ← حدید ۵۷: ۲۴)

بِسْمِ اللّٰهِ به نام خدا (در همین معنی و علاقه به ذکر نام خدا در موقعیت‌های گوناگون):
- نام خدا را یاد کردن، به صورت بسم‌الله یا با ذکر تمامی بسم‌الله الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، برای شروع به کار، به خصوص سر سفره و پیش از شروع به خوردن غذا، به صورت بسم‌الله و بیشتر بسم‌الله الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

- در مقام تعارف به مهمان برای آمدن سر سفره یا خوردن غذا یا میوه یا ... و حتی (نادر) دعوت به وارد شدن به خانه.

بسم‌الله، بفرمایید.

مائیم و نوای بینوائی بسم‌الله اگر حریف مائی (نظامی)

- در موارد اظهار تعجب از یک عمل یا رفتار غیرمنتظره یا شگفت‌انگیز (کاری که کمتر توقع انجام آن هست).

بسم‌الله این چه قیافه‌ای است که درست کردی؟

(این تعبیر، بیش و کم، ارتباط می‌یابد با این اعتقاد که جن با بسم‌الله گفتن فرار می‌کند. یکی از تعبیرها هم جن و بسم‌الله است. معمولاً، هنگامی بسم‌الله گفته می‌شود که می‌خواهند آب جوش را روی زمین بریزند. در واقع، برای احتیاط و به منظور آن‌که آب جوش روی جن ریخته نشود، بسم‌الله می‌گویند. در مثال بالا، چون قیافه شگفت‌آور را با قیافه جن مُمائل می‌گیرند، برای زدودن نگرانی، بسم‌الله گفته می‌شود.)

بعوضه (با ترکیب بال بعوضه) پشه و بال پشه (این واژه به صورت بال بعوضه، به معنی یک امر بی‌اهمیت و شیئی کم‌فایده و دارای اثر ناچیز، بیشتر توسط دانش‌مندی‌ها به کار می‌رود.)

به قدر یک بال بعوضه هم ما را تحویل نگرفت.

إِنَّ اللّٰهَ لَا یَسْتَحِیْ أَنْ یَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا نُوقَهَا ... (بقره ۲: ۲۶)

بهتان (بهتون) نسبت دادن گناه به کسی که مرتکب آن گناه نشده است.

چرا به مردم بهتان (بهتون) می‌زنی، مردم آبرو دارند.

... سُبْحٰنَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِیْمٌ (نور ۲۴: ۱۶)

تَبَارَكَ اللّٰهُ احْسَنُ الْخَالِقِیْنَ (به همان معنی اصلی و معمولاً هنگامی گفته می‌شود که روی زیبا یا طبیعت زیبایی دیده می‌شود. در مورد روی زیبا، در حقیقت، هم‌زمان با

ستایش خداوند، غرض تحسین شخص نیز هست.)

ما شاء الله! تبارک الله احسن الخالقین.

آن قدر قشنگ است (قشنگه) که هر کی می بیندش یک دفعه می گوید تبارک الله احسن الخالقین.

... فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون: ۲۳: ۱۴)

تفضل خدا فضل و بخشایش خداوند

خدا به او تفضل کرد که از آن قضیه جان سالم به در برد.

مگر خدا به این مردم تفضلی بکند که نجات پیدا کنند.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ ... (بقره: ۲: ۲۴۳)

توبه بازگشت از راه ناشایست و کار نادرست. (به همان معنی اصلی در استعمالات مختلف)

توبه گرگ مرگ است.

تو که توبه کرده بودی.

توبهات را نشکن.

خدا توبه بندگانش را می پذیرد.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ... (توبه: ۹: ۱۰۴)

جهنم

— مکان شبیه جهنم (همراه با ناراحتی و خشم)

به کدام جهنم دژه رفته است؟

— در مقام نفرین

به جهنم! برو به جهنم! (در پاسخ: حالا که این طور شد می روم.)

— زندگی در محیط سخت و تحمل ناپذیر

زندگی اش شده است عین جهنم

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (حجر: ۱۵: ۴۳)

وَ تَسْوِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدْأً (مریم: ۱۹: ۸۶)

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (طه: ۲۰: ۷۴)

چهار قل (چار قل) مراد چهار سوره پایان قرآن است که با قل آغاز می شود و عبارت اند

از: «کافرون» (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)، «اخلاص» (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، «فلق» (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ

الْفَلَق) و «ناس» (قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ).

یک چار قل بنویس بینداز گردنش.

حاشا کلمه‌ای است برای انکار، تنزیه و استثناء. یعنی خدا نکند، پناه بر خدا، خدا به دور دارد و نظایر آن. حاشا لك و حاشاك و خلاصه آنها حاشا نیز از همین کلمه است. (استاد خرمشاهی، توضیحات ذیل آیه ۳۱ سوره یوسف)؛ نیز حاشا و كَلَّا.

چرا حاشا می‌کنی؟

دیوار حاشا که بلند است (بلنده).

... وَ قَلَنْ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا ... (یوسف ۱۲: ۳۱)

... قَلَنْ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ ... (یوسف ۱۲: ۵۱)

حرام خوردنی یا کاری که مطابق ضوابط و قواعد شرعی تهیه نشده و یا انجام نیافته باشد. (برای معانی دیگر و ترکیبات ← استناد نجفی).

ریاخواری حرام است.

حرام‌گوشت.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا ... (یونس ۱۰: ۵۹)

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ بر خداوند توکل می‌کنم. (به همان معنی اصلی)

گفتم تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ و راه افتادم.

توکل به خدا، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، می‌روم با او صحبت می‌کنم بینم چه می‌شود.

بگو تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، کاربت نباشد.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ ... (هود ۱۱: ۵۶)

... وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (مجادله ۵۸: ۱۰)

... ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (شوری ۴۲: ۱۰)

ثقلین گروه زیاد، اجتماع عظیم

اگر ثقلین هم جمع شوند، همین است که هست

سَتَفْرَغُ لَكُمْ آيَةُ الثَّقَلَيْنِ (الرحمن ۵۵: ۳۱)

(ثقلان را در این آیه جن و انس ترجمه کرده‌اند.)

ثواب پاداش الهی (به همان معنی اصلی)

این کار ثواب دارد.

ثواب دارد. این کار را بکن.

... ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل عمران ۳۰: ۱۹۵)

جن و انس (به همان معنی اصلی)

اگر جن و انس هم جمع شوند که این کار را سرانجام بدهند نمی‌توانند.

قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (اسراء: ۱۷: ۸۸)
يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ ... (انعام: ۶: ۱۳۰)

حرج ایراد

ولش کنید، حواشش پرت است. به او حرجی نیست.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ ... (فتح: ۴۸: ۱۷)

حلال خوردنی یا کاری که مطابق قواعد و ضوابط شرعی آماده می‌شود یا انجام می‌یابد.

کاسبی حلال

اگر یک لقمه نان از راه حلال گیر بیاورم خدا را شکر می‌کنم.

غذای حلال چه گیری داشت که به حرام خوری افتادی؟

رزق و روزی حلال

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا ... (بقره: ۲: ۱۶۸)

حَمَالَةَ الْحَطَبِ هیزم‌کش و آتش‌افروزِ معرکه (تقریباً به معنی اصلی، و نیز یاوَرِ
آتش‌افروزان و یا عامل اصلی فتنه)
شده حَمَالَةَ الْحَطَبِ.

چه می‌شود کرد کار دیگری از دستش بر نمی‌آید؛ حَمَالَةَ الْحَطَبِ است.

وَ امْرَأَتُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ (مسد: ۱۱۱: ۴)

حورِ عین، حورالعین حوریِ درشت‌چشم

مثل حوری بهشتی است.

خدا حورالعین قسمتت بکند.

... وَ زَوْجَانَهُم بِحُورٍ عِينٍ (طور: ۵۲: ۲۰)

وَ حُورٍ عِينٍ (واقعه: ۵۶: ۲۲)

خالصاً مخلصاً فارغ از غرض‌های شخصی و برای رضای خدا کار کردن

آدم خوبی است؛ بی‌شیله‌پيله است؛ خالصاً مخلصاً کار می‌کند.
خالصاً مخلصاً هر چه می‌توانست کمک کرد.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّعُوا الْمَوْتَ (بقره: ۹۴)
إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ (زمر: ۳۹: ۲)

خبیث بدجنس، پلید، نابکار (به عنوان دشنام)

آدم خبیثی است.

خبیث طینت دارد.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ... (آل عمران: ۳)
(۱۷۹)

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ ... (نور: ۲۴: ۲۶)

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ زیان‌کار در دنیا و آخرت

نه دنیامان درست است و نه آخرتمان؛ خسر الدنیا و الآخرة شدیم.

هم از اینجا ماند، هم از آنجا، خسر الدنیا و الآخرة.

... خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (حج: ۲۲: ۱۱)

دَرَكَ، به دَرَكَ، به درک اسفل (برای بیان نادیده انگاشتن شخص یا واقعه، همراه با

نوعی تحقیر یا توهین، و در هر حال همراه با اظهار خشم و ناراحتی به کار می‌روند. این

دو لفظ از دَرَكَ الْأَسْفَلِ قرآن کریم به معنی «طبقه زیرین» مأخوذ است.)

به دَرَكَ که بیچاره شد.

خودش به دَرَكَ، بچه‌هایش چه می‌شوند؟

به دَرَكَ! (در پاسخ به جمله‌ای این گونه: فلانی آبرویش رفت.)

به دَرَكَ اسفل که مُرد.

با یک ضربه شمشیر او را به درک واصل کرد. (= کُشت و به جهنم فرستاد.)

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً (نساء: ۴: ۱۴۵)

دعا خواندن پروردگار، ستایش و تسبیح او، عرض نیاز و خواستن حاجت (نیز) استاد

(نجفی)

باید دعا کرد باران بیاید.

نماز و دعایش مرتب است.

دعایش مستجاب شد.

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (ابراهيم ۱۴):

(۳۹)

رَبِّ اجْعَلْنِي مَتِّيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (ابراهيم ۱۴: ۴۰)

ذرة المثقال ← مثقال ذره

رأى العين به چشم خویش، آشکارا

خودم علانیه، به رأی‌العين، دیدم ...

... فَتَسِينِ الثَّقَاتُ فِتْنَةً تُفَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَزَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ ...

(آل عمران ۳: ۱۳)

رزق روزی

خدا رزق و روزی آدم را می‌رساند.

... وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ (ملک ۶۷: ۱۵)

زقوم میوه بسیار تلخ و بسیار ترش (گویند درختی است در جهنم دارای میوه‌ای بسیار تلخ که

دوزخیان از آن خورند. (کنایه): هر چیز تلخ و سَمِيٌّ (← فرهنگ معین))

این گوجه که مثل زقوم است!

إِنَّ شَجَرَتَ الزُّقُومِ (دخان ۴۴: ۴۳)

زمهریر سرمای بسیار سخت، مکان بسیار سرد

این اتاق که زمهریر است

سرما، سرمای زمهریر است

... لَا يَزُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا (انسان ۷۶: ۱۳)

سکرات مستی، مستی مرگ؛ در گیرودار رفتن از دنیا

در حال سکرات است.

در سکرات رفتن است.

در سکرات مرگ / موت است.

وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ... (ق ۵۰: ۱۹)

سریع الحساب

خیال نکن که قییر در رفتی؛ خدا سریع الحساب است.

... فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران ۳: ۱۹)

شَقُّ الْقَمَرِ دوباره کردن ماه (کنایه از کار بسیار بزرگ و شگفت آور)

خیال می کند شق القمر کرده است.

می خواستی شق القمر کنی؟

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (قمر ۵۴: ۱)

شهاب

مثل تیر شهاب آمد و رفت.

إِلَّا مَنْ خَطِيفَ الْخَطِيفَةِ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَائِبٌ (صافات ۳۷: ۱۰)

ظلمات تاریکی ژرف

اینجا که ظلمات است.

چراغ که خاموش شد همه جا ظلمات شد.

... ظُّلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ... (نور ۲۴: ۴۰)

أَمْ نَهْدِيكُمْ فِي ظُّلُمَاتٍ الْبَحْرِ وَالْبَحْرِ ... (نمل ۲۷: ۶۳)

صبر ایوب شکیبایی و بردباری ایوب (کنایه از صبر و شکیبایی و تحمل رنج و درد بسیار)

صبر ایوب می خواهد.

چقدر صبر کنم؛ صبر ایوب هم نهایی داشت.

صبری که این بیچاره کرد/ می کند ایوب هم نکرد.

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ... (ص ۳۸: ۴۱)

... إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (ص ۳۸: ۴۴)

صراط مستقیم راه راست (از این تعبیر، دو مفهوم نزدیک به آن ساخته شده است و هر دو نیز با الفاظ یکسان.)

— انتخاب نکردن راه و رسم

هرچه می گوئیم به هیچ صراطی مستقیم نیست. (یعنی هیچ راه و رسمی را بر نمی گزیند، یا نصیحت پذیر نیست.)

— هنگامی که شخص در راه و رسم خود استوار نیست و مرتباً راه عوض می‌کند.

هیچ وقت به هیچ صراطی مستقیم نبوده است و نیست.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (فاتحه: ۱: ۶)

صُمُّ بُكْمٌ کر و لال، ناشنوا و گنگ

چرا همه تان صُمُّ بُكْمٌ نشسته‌اید؟

زبان بریده به کنجی نشسته صُمُّ بُكْمٌ (سعدی)

صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ نَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ (بقره: ۲: ۱۸)

طلاق جدایی، گسستن پیوند زناشویی در ازدواج دائم

زنش را تازگی‌ها طلاق داده است.

از شوهرش طلاق گرفته است.

کارشان دارد به طلاق و طلاق‌کشی می‌رسد.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۲: ۲۲۷)

عَالِمٌ غَيْبٍ دانای پنهان و امور پنهانی

خدا عالم غیب است یا خدا عالم است

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ... (تغابن: ۶۴: ۱۸)

عَبَثٌ بیهوده، بی حساب (و به تعبیر استاد نجفی: همین طوری). (این واژه به صورت

عبث‌عبث یا نزدیک به تلفظ هوس‌هوس، برای القای مفهوم بی‌برنامگی و بی‌حساب و کتابی

و بی‌فکر کارکردن و، به تعبیر استاد نجفی، همین طوری به کار می‌رود.)

عبث‌عبث خود را گرفتار کرد.

من که این کار را عبث‌عبث نکرده‌ام. (آلکی که این کار را نکرده‌ام.)

(استاد نجفی واژه را «به‌آسانی» و «به‌راحتی» (مترادف همین طوری) معنی کرده‌اند، اما

همین طوری و بی‌حساب به معنی اصلی نزدیک‌تر و متداول‌تر است.)

أَنْحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ... (مؤمنون: ۲۳: ۱۱۵)

عبوساً قمطیراً ترش‌رو و دژم و دشوار، روی‌درهم‌کشیده (در مورد کسانی گفته

می‌شود که روی ترش کرده‌اند. اما، حالتی که دارند تنها ترش‌رویی و عبوس‌بودن ساده

نیست، بلکه نوعی تفرعن یا پرخاشگری یا ناراحتی شدید نیز همراه آن هست).

در یک گوشه عبوساً قمطیراً نشسته بود.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيفًا (انسان: ۷۶: ۱۰)

عداوت دشمنی

فلانی چه عداوتی با تو دارد؟

عداوتشان قدیمی است؛ کار یک شاهی صنّار نیست.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ ... (مائده: ۵: ۹۱)

عده مدّتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او - با طلاق یا فسخ نکاح یا بذل مدت یا انقضای آن یا وفات شوهر - منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگر اختیار کند (در بسیاری از موارد مردم آن را با ضمّ «عین» تلفظ می‌کنند).

باید سه پاکی عده نگه دارد (در مورد زنی که طلاق گرفته است و یائسه نیست).

هنوز چهار ماه و ده روز عده‌اش سر نیامده است (در مورد زنی که شوهرش فوت کرده

است و باردار نیست).

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ... (طلاق: ۶۵: ۱)

عذاب

چرا عذابم می‌دهی؟

خدا عذابش را زیاد کند.

از دست تو همه به عذاب‌اند.

... وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (نساء: ۴: ۱۴)

عفریت / عفریته شخص ناتراشیده و زشت‌رو و بددهن و بی‌حیا و نابکار (بیشتر به صورت عفریته در مورد زنان به کار می‌رود)

عجب عفریته‌ای است!

عفریته پادم‌ساییده‌ای (= پاردم‌ساییده‌ای) بود.

(همچنین - استاد خرمشاهی، توضیح ذیل آیه ۳۹ سوره نمل)

قَالَ عَفْرَيْتٌ مِنَ الْجِنَّةِ ... (نمل: ۲۷: ۳۹)

علام الغیوب دانای امور پنهان و نهان

خداوند علام الغیوب است و از جیک و پوک همه خبر دارد.

(همچنین - استاد خرمشاهی، توضیح ذیل آیه ۱۰۹ سوره مائده)

قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (مائده: ۵: ۱۰۹)

عَلَقَهُ مُضْغَةً خُونٍ بَسْتَهْ شَدَّةً وَ غَوْشَتٍ پَارَهَ (به معنی فرد بی مقدار، خام و بی تجربه و بی قابلیت ← استاد نجفی)

تو عَلَقَهُ مُضْغَةً دیگر چه می‌گویی؟
یک عده عَلَقَهُ مُضْغَةً جمع شده بودند و هارت پورت می‌کردند.

... ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ ... (حج: ۲۲: ۵)

... فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً ... (مؤمنون: ۲۳: ۱۴)

علم غیب

مگر من علم غیب دارم؟ (به لحن اعتراض)

أَعْنَدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى (نجم: ۵۳: ۳۵)

عوام کالانعام مردم نادان (به لحن تحقیر)

من با این عوام کالانعام چه کار دارم؟

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ... (اعراف: ۷: ۱۷۹)

عين اليقين

من خودم به عين اليقين می‌بینم که تو آخر و عاقبت درست و حسابی نداری.

ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (تکواثر: ۱۰۲: ۷)

غیظ خشم

حیوانکی بچه بد جوری غیظ کرده که این طور گریه می‌کند. (گریه شدیدی را که کودک تا یکی دو سالگی، در اثر ناراحتی یا پس از کتک خوردن، می‌کند، و کم و بیش از روی لجبازی آرام نمی‌گیرد، غیظ بچه می‌گویند)

حالا چرا غیظ کرده‌ای خبری نشده است.

یواش! یواش! نه غیظ و غضب کن، نه غصه بخور.

از غیظ پیراهنش را تکه پاره کرد.

از غیظش نامه را پاره کرد.

وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

(آل عمران: ۳: ۱۱۹)

... وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ... (آل عمران: ۳: ۱۳۴)

فاتحه نام نخستین سوره قرآن که فاتحه کتاب نیز خوانده می‌شود. (در عرف، با فعل

خواندن، به صورت فاتحه خواندن یا خواندن فاتحه، به کار می رود و توسعاً به معنی پایان و سرانجام یافتن یک کار یا یک امر معین و نیز امر به قرائتِ سوره حمد)

رفتیم زیارت اهل قبور، فاتحه ای خواندیم.

دیگر فاتحه اش را بخوان.

فاتحه اش خوانده شده.

تمام شد و رفت. فاتحه!

برای شادی روح تازه گذشته فاتحه! (یا بدون توضیح و به صورت امر: فاتحه! یعنی

سوره حمد را بخوانید.)

فاتحه خوانی (= مجلسِ تحريم)

فاسق نافرمان و خلاف کار، فاسق و فاجر (دو واژه فاسق و فاجر جداگانه و نیز با هم به کار

می روند؛ به معنی «خلاف کار و بدکار»)

... فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید: ۵۷: ۲۶؛ نیز ← ۲۷)

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ (این بخش از آیه ۶۴ سوره یوسف (۱۲) به عنوان

دعا برای مسافر و حتی در مواردی که شخص از خانه خارج می شود، توسط بدرقه کننده

و یا خود شخص، خوانده می شود و معمولاً قرائت کننده آیه پس از اتمام آن به طرف

شخص فوت می کند.)

قارون (با ترکیب گنج قارون) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرنال جامع علوم انسانی

مگر رو گنج قارون نشسته ام؟!؟

مگر گنج قارون دارم؟!؟

شب عید است و یار از من چغندر پخته می خواهد

خیالش می رسد من گنج قارون زیر سر دارم

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ ... (قصص: ۲۸: ۷۶)

... قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا آيَاتُ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونَ ... (قصص: ۲۸: ۷۹)

قبله (در معنی اصلی برای بیان قبله، و نیز اشاره به آن در مقام سوگند و ...)

پایت را رو به قبله دراز کن و منتظر بمان تا ملک الموت برسد.

به این قبله محمدی!

اتاقی رو به قبله.

قَدْ تَرَى نُقْلَبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلتَوَلَّيْنَاكَ قِبْلَةً تَرْضِيهَا ... (بقره: ۱۴۴)

وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ
بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ... (بقره: ۱۴۵)

قرض الحسنه

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ... (حدید: ۵۷: ۱۱)

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ... (تغابن: ۶۴: ۱۷)

... وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ... (حدید: ۵۷: ۱۸)

... وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ... (مرّمل: ۷۳: ۲۰)

قیامت

روز قیامت چه جوابی دارم / داری؟

... وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... (آل عمران: ۳: ۱۹۴)

قیامت، پیراهن = پیراهن قیامت لباس روزهای اول تولد کودک که بسیار گشاد است و
دوخت هم ندارد.

این پیراهن تو از گشادی مثل پیراهن قیامت است.

کتمان (کتمون) کردن پنهان کردن، ابراز نکردن

سوّش را از همه کتمان (کتمون) می‌کرد.

تو نباید چیزی را کتمان (کتمون) بکنی.

... وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ ... (بقره: ۲: ۲۸۳)

کرام‌الکاتبین فرشتگانی که اعمال آدمیان را می‌نویسند و نویسندگان گرامی‌اند (این
واژه، همراه با حساب یا کلماتی نزدیک به آن، در مورد شخصی به کار می‌رود که کسی از
حال و روزگار او سر در نمی‌آورد، یا آن‌قدر کارهایش درهم است که به سادگی سامان
دادن به آن ممکن نیست یا در وضعی خطرناک قرار گرفته است).

حساب فلانی که با کرام‌الکاتبین است.

نپنداری که بدگو رفت و جان برد حسابش با کرام‌الکاتبین است (حافظ)

وَأَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ. كِرَامًا كَاتِبِينَ (انفطار: ۸۲: ۱۰ و ۱۱)

کفاره سزای عملی را دیدن، عمل ناشایستی را با کار شایسته‌ای جبران کردن.

کفاره کارهایت را پس می‌دهی.

دارم کفاره گناهانم را پس می‌دهم.

(مجازاً) از شدت زشتی و پلیدی باعث اشمئزاز و نفرت شدن ← استاد نجفی)

دیدن صورتش کفاره دارد، آدم باید کفاره بدهد.

... فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ ... (مائده: ۵: ۸۹)

کفر ابلیس

از کفر ابلیس هم معروف تر است.

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
(بقره: ۲: ۳۴)

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (ص: ۳۸: ۷۴)

کفران ناسپاسی

چرا این همه نان را دور می ریزی، چرا کفران نعمت می کنی؟

از بس کفران نعمت کردیم به این روز افتادیم.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند (مولوی)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (انبیاء: ۲۱: ۹۴)
وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (ابراهیم: ۱۴: ۷)

کلام الله کلام الهی، قرآن (بیشتر به عنوان قسم به کار می رود)

به کلام الله قسم که این کار را نکرده ام.

کلام الله بین من و تو حکم کند اگر...

... وَ قَدْ كَانَ قَرِيبًا مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْوِرُونَهُ ... (بقره: ۲: ۷۵)

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجِرُهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ... (توبه: ۹: ۶)

کُنْ فَيَكُونُ اصل معنی: موجود شو (باش) پس موجود می شود (اصطلاحاً، که نتیجه یک

بخش از معنی اصلی است: ویران شدن، زیر و زبر شدن و درهم ریختن آنی)

همه چیز را کن فیکون کرد.

تقریباً تمام محله کن فیکون شده است.

وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (بقره: ۲: ۱۱۷)

... إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران: ۳: ۴۷)

... ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آل عمران: ۳: ۵۹)

لَا يَكْتَلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ... (بخشی از آیه ۲۸۶ سوره بقره) تکلیف به اندازه توان

انسان است.

من خیلی سعی کردم کاری انجام دهم؛ همین قدر توانستم. خدا هم به قدر وسع آدم از آدم عمل می‌خواهد: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.
... لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ... (انعام: ۱۵۲)

لعنت لعنت خدا و لعنة الله عليه

لعنت خدا بر شیطان.

لعنت بر شیطان.

لعنت بر من اگر دوباره سفارش کنم.

شمر، لعنة الله عليه.

(«به لعنت خدا (هم) نیرزیدن کنایه از هیچ ارزشی نداشتن، به هیچ دردی نخوردن و مترادف به مفت نیرزیدن» ← استاد نجفی)

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ ... (مائده: ۵: ۶۰)

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (کافرون ۹: ۱: ۶)

من به راه خودم می‌روم؛ تو هم به راه خودت برو؛ موسی به دین خود عیسی به دین خود؛
لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ.

لوح محفوظ (در معنی اصلی و نیز کنایه از حافظه قوی)

همه چیز در لوح محفوظ ثبت و ضبط است.

سینه‌اش بلاشبیه لوح محفوظ است.

فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ (بروج: ۸۵: ۲۲)

ما شاء الله آنچه خدا بخواهد (در تداول مردم به معنی تحسین است و، در عین حال، در مقام دعا، به منظور مصون ماندن شخص مورد نظر از چشم‌زخم و چشم‌زدن به کار می‌رود. نیز ← استاد نجفی).

ما شاء الله هزار ما شاء الله قد و قواره‌ای پیدا کرده است.

از تو قبیح است؛ تو دیگر ما شاء الله بزرگ شده‌ای.

(در مواردی که در عرف باید ما شاء الله گفته شود، اگر گوینده این لفظ را ادا

نکند طرف مورد نظر یا یکی از اطرافیان به وی تذکر می‌دهند.

چه بر روی پیدا کرده‌ای! (در صورتی که بدون ذکر ما شاء الله باشد، شخص مورد

تحسین یا دیگری می‌گوید: زیانت خیر باشد بگو ماشاءالله. یا زیانت نمی‌چرخد که یک ماشاءالله هم بگویی؟)

(استاد خرمشاهی در توضیحات، ذیل آیه ۳۹ سوره کهف، آورده است: انس [ابن] مالک روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت هرکه چیزی ببند که او را نیکو در چشم آید بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله، چشم بد به آن چیز نرسد.)

مثقال ذره (به صورت‌های مثقال ذره و ذرة المثقال) شیئی اندک و ناچیز، هم‌وزن و هم‌سنگ ذره

دواها را خوردم اما ذرة المثقالی افاقه نکرد.

به اندازه یک مثقال ذره هم به او اعتقاد ندارم.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ... (نساء: ۴۰)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (زلزله: ۹۹: ۸)

مستمسک دستاويز، بهانه

آدم که هر چیز کوچکی را مستمسک نمی‌کند.

به هر مستمسکی بود خودش را خلاص کرد.

برای هر کارت یک مستمسکی درست می‌کنی!

... فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ... (بقره: ۲، ۲۵۶، آیه الكرسي)

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (زخرف: ۴۳: ۲۱)

معاذ الله پناه بر خدا.

گفت معاذ الله مگر من بی‌چه هستم.

(همچنین با لحن تحذیر و بازدارندگی):

گفت معاذ الله، مبدا خودت را دست این بابا بدهی و با طنابش به چاه بروی.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عَنْدَهُ ... (یوسف: ۱۲: ۷۹)

ملائکه فرشتگان (در فارسی محاوره‌ای تهران به صورت مفرد به کار می‌رود)

مثل ملائکه بال درآورد و رفت.

تو مثل ملائکه می‌مانی.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ... (بقره: ۲: ۳۴)

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ... (آل عمران: ۳: ۸۰)

ملک الموت فرشته مرگ، عزرائیل

منتظر ملک الموت.

قَالَ يَتَوَفِّيَكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ... (سجده ۳۲: ۱۱)
مَلِكِ سَلِيمَانَ (مَلِكِ سَلِيمُونَ)

اگر ملک سلیمونت هم بَدَن باز هم تق می زنی.

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكِ سَلِيمَانَ ... (بقره ۲: ۱۰۲)
مَتَاعِ الْخَيْرِ بازدارنده از خیر و نیکی (به دیگران)

از اولش هم متاع الخیر بود.

آدم متاع الخیری است؛ نه خیر خودش به کسی می رسد نه می گذارد دیگران به ثواب برسند.

مَتَاعِ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (ق ۵۰: ۲۵)

نشوز/ ناشزه ناسازگاری/ ناسازگار؛ سرپیچی، بدرفتاری/ بدرفتار

شوهره می خواهد طلاقش بدهد؛ چون می گوید ناشزه است.

وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فِعْظُهُنَّ ... (نساء ۴: ۳۴)

وَإِنْ يَكَادُ خواندن آیه ۵۱ سوره قلم، برای دفع چشم زخم

وقتی می خواهد از خانه بیرون برود برایش وَانْ يَكَادُ بخوان.

ده بار وَانْ يَكَادُ خواندم و فوت کردم به قد و بالاش.

گردن بچه یک وَانْ يَكَادُ آویزان کن.

حضور خلوت انس است و دوستان جمع اند وَانْ يَكَادُ بخوانید و در فراز کنید (حافظ)

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرَاقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ

(قلم ۶۸: ۵۱)

وارث بازماندگان متوفی که از وی ارث می برند

بی عقبه بود؛ وارث نداشت.

زن و بچه نداشت؛ برادر و خواهر وارث هایش بودند و ارثش به آنها رسید.

لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودُهُ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ ... (بقره ۲: ۲۳۳)

وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

خدا خودش روزی رسان است؛ و الله خیر الرّازقین.

بِصَفِ لِي وَنِصْفِ لَكَ إِنَّ اللَّهَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

... قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (جمعه ۶۲: ۱۱)

واویلا ای وای، دروغا، افسوس، گرفتاری و مصیبت

نمی دانی خانه فلانی چه واویلائی بود.
اگر بابات بفهمد چه غلطی کرده ای، واویلا.
حالا این اتفاق افتاده است این قدر شیون و واویلا ندارد.
قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (انبیاء: ۲۱: ۱۴)

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ... (یس: ۳۶: ۵۲)

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (قلم: ۶۸: ۳۱)

وبال عذاب، سختی، عقوبت (توسعاً مزاحم و سربار. نیز ← استاد نجفی)

دست شکسته وبال گردن است.

این خرت و پرت ها هم وبالی شده.

... فذاتُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَكَهَمَّ عَذَابُ أَلِيمٍ (تغابن: ۶۴: ۵)

فَذَاتَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (طلاق: ۶۵: ۹)

وزر گناه

نفعش را دیگری برده است و فقط وزر و وبالش گردن من افتاده است.

با این کارها وزر و وبال خودت را زیاد می کنی.

... وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ... (انعام: ۶: ۱۶۴)

وسوسه شیطان

شیطان وسوسه اش کرد.

گرفتار وسوسه شیطان نشوی.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ ... (اعراف: ۷: ۲۰)

وصیت تملیک مال یا منفعت آن، برای زمان پس از فوت، مجاناً، توسط شخص یا مأمور

ساختن یک یا چند نفر، برای انجام امر یا امور یا تصرفات دیگر (پس از فوت)

برای ثلث مالش وصیت کرده / نکرده است.

وصیت نکرده از دنیا رفت.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ ...

(بقره: ۲: ۱۸۰)

... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دِينَ ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ

يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ ... (نساء: ۴: ۱۲)

ویل وای، توسعاً حسرت و ناامیدی بی پایان. (چاه ویل کنایه از مکانی که اگر چیزی یا

کسی به آنجا رفت، برگشتی نخواهد داشت و ناپدید خواهد شد. نیز ← استاد نجفی)
چند سوره قرآن با ویل به معنای «وای» شروع می شود و ظاهراً اصطلاح از کلمه ویل
ابتدای این سوره ها اقتباس شده است (برای سابقه و علت تسمیه چاه ویل ← استاد
نجفی)

آنجا که چاه ویل است.

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ (مطففین ۸۳: ۱)

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (همزه ۱۰۴: ۱)

هیئات بعید است.

یعنی من باز هم تو را می بینم؟ هیئات است (هیئاته).

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (مؤمنون ۲۳: ۳۶)

ید بیضاء دست سفید و درخشان

— توسعاً جلال و جبروت

نمی دانی چه ید بیضایی (ید و بیضایی) داشت.

— عرضه کار مهم و درخشان

می خواهی چه ید بیضایی نشان بدهی؟

وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ ... (طه ۲۰: ۲۲)

وَ ادْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ ... (نمل ۲۷: ۱۲)

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ ... (قصص ۲۸: ۳۲)

یا حی و یا قیوم ای زنده و ای پاینده (به صورت ندا و دعا)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ... (بقره ۲: ۲۵۵)